رنجها

گر که از پا در نیارد مرد را رنج و محن

"آبراهام لینکلن" گردد قهرمان بت شکن

گر نلغزد پای طفل فقر اندر تیرگی

ور نگردد مبتلای تنبلی و بی رگی

گر غبار ننگ نپذیرد ز سیر روزگار

ور نیالاید دل و جان در نهان و آشکار

گر نباشد ناخلف فرزند با ایمان تو

نگرود گر بر تباهی نگسلد پیمان تو

گر نگردد چیره بر طبعش فساد و تیرگی

سوق ندهد گر تمنّاها به ننگ و خیرگی

نگسلاند گر عجولانه طناب صبر را

ور قماط خود نگرداند حجاب ابر را

گر نجوید در پناه زهر افیون کام خویش

نفس سرکش را نماید زیر رانها رام خویش

گر نگردد آسمانی همتّش از بیش و کم

ور بسختیها نگردد بند اندوه و غم

گر ندزدد گاو دهقانی برای عیش و نوش

ور ببندد از نگاه خویروپان چشم و گوش

اینچنین طفل از دو آغوش بزرگ فقر و رنج

میشود اکسیر و گردد بی نیاز از مال و گنج

" آبراهام لینکلن" از پستان تو نوشید شیر

تا که در پیکار آزادی و حق شد شیر گیر